

پرده‌هایی از میان پرده دیداری از رومانی

- ۳ -

از جاهای بسیار دیدنی بخارست ، « موزه ویلاژ » یا موزه دهکده است . آنهاکه متوجه شده اند که چرخ صنعت و زندگی ماشینی ، زندگی روستائی و خصوصیات آنرا با بی‌رحمی تمام می‌بلعد و خرد می‌کند ، قبل از نابود شدن همهٔ مظاهر زندگی ده ، به فکر افتاده اند که نمونه‌ای از آن را در يك جائی - به صورت زنده - باقی بگذارند ، اینست که موزه‌ای در محوطه‌ای بسیار وسیع ترتیب داده اند و در آنجا انواع خانه‌های روستائی با تمام خصوصیات طبیعی آن را جمع کرده اند .

خانه‌ها چوبی ، سقف‌ها پوشالی ضد باران ، يك قالی در وسط اطاق بر روی «دار» برای بافتن ، وسایل قالی بافی ، تعدادی قالی بافته شده بر روی هم در کنار اطاق نهاده (معلوم شد که در قدیم ثروت هر خانواده را براساس تعداد قالی‌هایی که بافته شده داشت ، حساب می‌کردند) اجاق ، آن طوری که هم برای پختن است و هم گرم کردن ، جای بچه‌ها پشت بخاری است که برای خواب گرمتر است و ضمناً کاری به آنچه در متن اطاق میان پدر و مادر می‌گذرد نخواهند داشت !

من وقتی موزه ویلاژ را دیدم متوجه شدم که در ایران باید حتماً این کار بشود ، یعنی نمونه‌هایی از زندگی مردم دهاتی ضبط و حفظ شود ، زیرا عموماً از بین خواهد رفت . اتفاقاً تابستان گذشته - پیش از آنکه موزه دهکده رومانی را ببینم و اصولاً از چنین اوضاعی خبر داشته باشم - سفری به کوهستان پاریز کردم . کوهستان‌ها ، هنوز از بعض جهات دست نخورده است ، زیرا راه اتومبیل‌رو حساسی ندارد . از قضای روزگار در این کوهستان يك معدن عظیم مس کشف شده است . معدنی که گویا از نظر کیفیت خیلی کم با معادن افریقا گینه و ردزیا - تفاوت دارد ولی از جهت کمیت و نحوه استخراج بسیار بر آن برتری دارد ، زیرا احتیاج به تونل‌کندن نیست ، يك کوه با تمام عظمت و وسعتش - چند فرسنگ در چند فرسنگ - تماماً باید داخل کوره ذوب مس شود . گویا درآمد آن چیزی از نفت کمتر نیست معدن « سرچشمه » را می‌گویم . (۱)

پهرحال امسال با مهندس انگلیسی - طوماس - که رئیس معدن پاریز بود گفتگو می‌کردم . متوجه شدم که همه دهات اطراف آنرا خریده اند و بیشتر زیر خاک خواهد رفت

۱ - معدن شرکت پاریز را يك شرکت خصوصی اداره می‌کند ، امانه از آن خصوصی - هائی که دیده ایم و شنیده ایم : حدود صدی ۳۰ سرمایه اش را انگلیسی‌ها داده اند با مشتی مهندس و وسایل کار ، حدود صدی ۳۰ آنرا شرکت ایرانی - گویا مرکب از برادران رضائی ، محمد علی مسعودی ، الموتی ، و چند تن دیگر و احتمالاً شرکت « عام » - تقبل کرده است و بقیه را سهم دولت گذاشته اند . خودشان می‌برند و خودشان می‌دوزند !

جاده‌ای به عرض شصت متر کشیده‌اند که کامیو نهائی با ظرفیت صد تن این کوه را به خورد کارخانه خواهد داد. همه دهاتی‌ها کارگر معدن شده‌اند یک شهرده هزار نفری کارگری در آنجا ساخته خواهد شد! مهندس گفت: بهداری ساخته‌ایم. خانه برای کارگران داریم. مهندسان در رفاه هستند، استخر شنا، رستوران، بار، اتومبیل سرویس، رادیو، کلوپ همه چیز را فراهم کرده‌ایم.

آیا چیزی در این کوهستان - یا بقول حسن صباح، «بر این سرسنگ» کمبود - هست؟
گفتم: آری، یک موزه، یک جائی که همه آثار و مظاهری را که از بین خواهید برد در آنجا بصورت نمونه زنده نگهدارد. آن سیاه چادر (پلاس موئین، با تیرک‌های کج و خمیده اش)، آن «دار قالی»، آن سه پایه کره‌گیری (جلنگو)، دیگی که با آن دوغ را می‌جوشانند و کشک می‌سازند (با شاخه‌های «سنگ» که آنرا بهم خواهند زد).
آن «چراغو» پوسته گیاه روغنداری که شبها از آن بجای چراغ استفاده می‌کنند، مشک آب که آب آنرا چون تگرگ خنک نگهدارد. «گاجو» و گهواره‌ای که بچه‌ها را در آن می‌خوابانند. آن زن دهاتی با دستمال ابریشمی دور سر بسته، با چارقد گلدار، با پیراهن رنگارنگ، آن تنبان‌های گشاد تو در تو که تا پشت پایش را جاروب می‌کنند و به کمر دخترک بسته می‌شود و هیچوقت «سیخ» و «دکمه» نداشته است. آن نمذ چوپان که درست یک من وزن دارد و از پشم خالص مالیده شده با آستین‌های بلند، آستین‌هایی که وقتی با گرگ برخورد کند آنها را به دهن گرگ می‌تواند و او را خفه می‌کند. آن قیچی دو شاخ که بابت کمر آن را بهم می‌بندند و پشم گوسفند را می‌چینند. آن «استی» که با آن پشم می‌ریسد و آن «چرخو» که با آن پنبه‌ها رشته و «خوره» و گلیم و شال خر و قالی می‌بافند. آن خرچین‌های قفل دار که حلقه‌های آن بهم تاب می‌خورد و یک قفل طبیعی بر در آن می‌زند و مرغوب‌ترین آن خرچین بافته از پشم یعنی «خرچین قالی» است که معمولاً جهیز دختران ایلپاتی است. آن بادیه که در آن شیر می‌دوشند و آن ظرف که با آن شیر می‌پیمایند، و آن تنفاره که در آن کشک می‌سایند، آن دیگ که مسکه را در آن می‌جوشانند و روغن خالص را از «دوغشت» جدا می‌کنند، آن قرمه‌هایی که از گوسفند پرواری می‌پزند و در شکمبه خود گوسفند برای مدت طولانی نگاه می‌دارند.

همه اینها باید حفظ و نگاهداری و نمونه برداری شود. دهکده‌های ما را مظاهر تمدن

هزاران سال ما پاریزبها «نان جو و دوغ گو»، آنجا و بسا گرسنگی بی‌امان آنجا را خوردیم و چون مار بر سر گنج خوابیدیم، حالا بین که سهامدار اصلی معادن سرچشمه کیست؟ و پولی معادل درآمد نفت به کجا خواهد رفت؟ الله الله که تلف کرد و که اندوخته بود؟ یک رفیق کرمانی، وقتی که تلمبه‌های عمیق را مالکان در «دق کفتر خان» حفر کردند و صاحب آلف و الوف شدند، به طعنه می‌گفت: «سالها ما به دق دویدیم، حالا معلوم شد دکتر ایرانی و یدالله خان آنرا به ثبت داده‌اند!» از شوخی گذشته، اگر همین شرکت نبود، درین سالهای خشک سال، نصف مردم پاریز از گرسنگی مرده بودند!

مجله یغما - معدن گل سرشور خور وضعی ناگوارتر دارد، که شرکت ایران باریت میبرد بی اینکه دیناری به مردم برسد.

جدید ، از روغن نباتی گرفته تا رادیو ، تصرف کرده است . یکی از راههای مردم شناسی تشکیل چنین موزه هایی است . تا دیر نشده و از بین نرفته نمونه های آن باید ساخته و در معرض تماشا گذاشته شود . این کار خود يك وسیله درآمد ملی هم هست . گفتند - و هر چند اغراق می نماید - که سالیانه از موزه دهکده بخارست حدود سیصد هزار نفر دیدن کرده اند هر دیدنی با پرداخت ورودیه ای همراه است .

من گمان نکنم دیگر بشود نمونه ای از « خانه پلاس » های قشقایی که يك وقتی وصف آن در کتابها آمده است پیدا کرد ، حاجی پیرزاده نایبنی که وقتی مهمان سلطان محمد خان ایلیخانی قشقایی فارس بود در وصف آن گوید : . . . هفت تیرك به طور قطار داشت و به قدر بیست ذرع طول چادر بود و هفت ذرع عرض ، چادر را از موی بز بافته بودند و چیق بسیار منقحی از نی ترتیب داده و دورتا دور چادر را از طرف داخل چادر چیق کشیده بودند و اطراف چادر را سرتاسر یخدانها بطور منظم چیده بودند و يك قطار یخ دان نیز از طرف طول در وسط چادر چیده بودند . روی یخدانها را گلیم های بسیار کوچک انداخته بودند و بر روی جوالها بعضی فرشها و اسبابها ، رختخوابها را درمفرش و چادر شب های ابریشمی بسیار خوب بسته گذارده بودند . . . دو خورجین کوچک به تیر کهای چادر آویزان بود که اسباب خیاطی و دوک و ریسمناریسی در او گذارده بودند ، در بیرون چادر يك دستگاه قالی بافی مشاهده می شد .^۱

این گونه اسباب و آلات زندگی عشایری با خود همان عشایر به گور رفت . گویا يك روز ناصرالدین شاه در سرطویه از اسبها دیدن می کرد ، به امیر کبیر گفت : کجا رفتند آن اسبهایی مثل شبدیز و بور و رخس ؟ امیر کبیر گفت : قربان ، آن اسبها را مردانی مثل پرویز و اسکندر و رستم سوار شدند و همراه خود بردند !

يك وقت صمصام بختیاری حاکم کرمان بود (۱۳۳۳ و ۱۳۳۴ شمسی) و در عمارت استانداری منزل داشت . این عمارت تعمیر شده زمان حکومت بختیاریهاست (امیر مفخم ، سردار محترم ، سردار ظفر و سردار اسعد) که به ترتیب بر کرمان حکم رانده اند . يك قالی بسیار ظریف ۱۴۰ جفت از زمان بختیاریها در اطاق استانداری انداخته شده است که ظاهراً دست کار حاج حسین یاسائی - از قالی بافها و قالی فروشهای مشهور زمان مشروطیت است که برای اولین بار راه تجارت قالی کرمان را از طریق تبریز و اسلامبول به راه دریائی بندر عباس تغییر داد - يك روز صمصام بختیاری دستور داد تا محمد علی یاسائی تاجر قالی کرمان - پسر حاج حسین - را به استانداری آوردند ، قالی قدیم را به او نشان داد و گفت می خواهم جفت این قالی را برایم بیافی ، هر چه خرج داشته باشد می دهم .

صمصام بختیاری در استانداریهای خود گاهی از چوب و فلک هم استفاده کرده بود - از آن جمله در کرمانشاه - و به همین جهت خیلی های از او حساب می بردند . بهر حال صمصام گفت : من جفت این قالی را می خواهم .

محمد علی یاسائی گفت : نمیشود . این بافت روزگاری است که مردم روغن يك من

سه قران خورده بودند ا مصمصام گفت : من این حرفها سرم نمیشود . امروز همه وسایل از قدیم بیشتر مهیاست ، دلیلی ندارد که نشود مثل آن قالی پنجاه سال پیش بافت . باز یاسائی گفت : نمی شود که نمیشود .

مصمصام با خشونت گفت : آخر چرا نمیشود؟ دلیل آن چیست ؟ مگر شما اولاد همان قالی بسافها نیستید ؟ یاسائی گفت : قربان چرا ، هستیم ، ولی اگر من حاج حسین یاسائی شدم و سرکار مصمصام السلطنه بختیاری شدید ، نمونه این قالی ۱۴۰ جفت متن لاکی آن زمان را هم این روزها میشود بافت !

از شوخی گذشته ، گمان من اینست که وزارت فرهنگ و هنر باید کم و بیش در فکر تهیه چنین موزه ای از زندگی دهات ایران باشد ، هر چند پرخرج است و دیر تکمیل میشود ولی بهر حال خود کاری است . شنیده ام در کرمان همین وزارت فرهنگ و هنر ، خیال دارد حمام معروف سیمد ساله گنجعلیخان را تبدیل به موزه حمام های ایران بکند و این کار را به پیشنهاد همشهری فاضل ما آقای دکتر روح الامینی به مرحله اجرا در آورده و تعمیرات حمام نیز شروع شده است ، کاری است در خور ستایش و بسیار لازم . امروز موزه ها نه تنها یک وسیله آموزشی به حساب می آیند ، بلکه از لحاظ اقتصادی یک منبع مهم درآمد تأمین ارز خارجی نیز خواهند بود .

موزه های بخارست و کنستانتینا کم غنی می شوند . هم اکنون اشیاء بسیار با ارزش از عصر سنگ و مفرغ گرفته تا دوره تسلط رومیان و بالاخره قرون اخیر در آنجاها میتوان یافت . آقای رادولسکو Radulescu رئیس موزه کنستانتینا بعض نمونه های مجسمه های «مهر» را به من نشان داد ، همچنان سوار بر گاو و مشغول کشتن گاو ، این نفوذ تمدن میترائیسم عجب در اطراف مدیترانه قوی بوده است ؟

در موزه بخارست نیز چندین مجسمه مهر وجود داشت . پروفیسور کانتاکوزینو Cantacuzino که از استادان بزرگ باستانشناسی آنجاست ، خصوصاً در باب «بافندگی» و تاریخچه آن تحقیقاتی کرده است . او یک سؤال خیلی پیش پا افتاده از من کرد که نتوانستم پاسخ گویم و آن وقت متوجه شدم که ما چقدر در مسائل تحقیقاتی خود پرت هستیم او پرسید : از چه تاریخی در ایران اثری از این هست که قالی یا پارچه را بجای اینکه بردار ببافند (یعنی بطور عمودی آویزان کنند) بر روی زمین و بطور افقی کار میکشاشته اند؟ ایران سرزمین قالی ، و من کرمانی ، چگونه بود که هرگز به فکر چنین نکته ای نیفتاده بودم ؟ این سؤال ظاهراً خیلی ساده است ولی حکایت از یک تحول بزرگ در تاریخ تمدن بشری می کند ، تحولی که منبع و اساس بافندگی پارچه و قطعات با طول بسیار تواند بود . او اعتقاد داشت که این اختراع از شرق به غرب - آن هم از طریق رومانی - راه یافته و در آثار حجاری و نقشهای قدیمی ، جای پای آن را یک به یک پیدا کرده بود ، منتهی حلقه مفقوده او در ایران بود . اگر میدانست که در چه تاریخی بافندگی عمودی پیدا شده است ، و یا لاقط تصویر یا مجسمه ای از آن بدست می آمد که این تاریخ را روشن میکرد ، تحقیقات پروفیسور کامل می باشد . اما افسوس که گمان نکنم هرگز در سرزمین ایران چنین اثری را بتوانیم پیدا کنیم !

خانم کورینا نیکولسکو C. Nicolescu رئیس قسمت تحقیقات هنر رومانی قدیم درموزه هنرهای بخارست مرا به يك کلیسای قدیمی برد. این کلیسا تقریباً معاصر عصر صفوی ساخته شده، اطراف آن نقشهای برجسته بر سنگ مرمر زیبا کاملاً شرقی است. همان گلها و بوته ها، چند طاوس در کنار حوض های آب که فواره می زند و سروهای زیبایی بلند در کنار آن. هیچکدام ارتباطی به سرزمین رومانی و تمدن آن ندارد. اثر شرق کاملاً محسوس بود.



تصویری حجاری در کلیسای بخارست - طاوس و گل و حوض و سرو

گمان من آنست که مهندس این کلیسا، یا يك هندی فراری از دربار مغول هند بوده که بآن حدود راه یافته، و یا يك مهندس ترك بوده که در خدمت يك پهلدار رومانی، این کلیسا را به استیل و روال شرق ساخته است.

اصولاً، ترکها چند صباحی در این سرزمین جای پا داشته اند و اثر نفوذ آنها کاملاً مشهود است؛ همین آبادیها مثل آدم کلیسی (آدم قلعه سی) یا مجیدیه که ایستگاهی بزرگ بین راه بخارست به کنستانز است، نشان پاتوق آنها در رومانی بشمار می رود.

۱- کلیسای «فوندنی دامبل» در سالهای ۱۵۸۶ تا ۱۶۴۷ میلادی (= ۹۹۵-۱۰۵۷ هـ) ساخته شده و از آثار مهم تاریخی بخارست بشمار می رود.

روزهای یکشنبه در کشورهای عیسوی مذهب مصیبتی است مخصوصاً برای مشرق زمینی‌ها که بهر حال روز جمعه شان هم با شنبه شان چندان فرقی ندارد ، در تمام شهرهای اروپائی ، روزیکشنبه حتی يك مغازه باز نیست . عبور و مرور کم است ، همه یا در خانه خفته اند و یا به گردش خارج رفته اند ، من ، بیکار در خیابان به دنبال پناهگاهی می‌رفتم ، چند لحظه بعد گمشده خود را یافتم . کلیسای بزرگ بخارست با صلیب بلند و مجسمه هایش از دور مرا بخود خواند . به چند علت به این مکان مقدس کشیده شدم . نخست اینکه خدای را در همه جا میشود جست ، همه جا خانه عشق است ، چه مسجد چه کنشت ، و شنیده ام که حضرت «راشد» وقتی دردم بوده اند ، يك روز نماز را در کلیسای بزرگ واتیکان بجای آورده اند . دودبگر آنکه خواستم اصولاً بدانم که بعد از انقلاب کمونیستی رومانی کار و بار کلیسا در چه حالی است ؟ کشیش‌ها چه میکنند ؟ آیا آنها هم دچار تحول شده اند ؟

بدرون رفتم . تندیس عیسی بن مریم در حالیکه به دار آویخته بود بر پیشانی کلیسا می‌درخشید . من تا قبل از دیدن این مجسمه‌ها فکر می‌کردم حضرت عیسی

را هم مثل دیگران به دار زده اند ؛ چوبی وریسمانی و حلقه ای ، و انداختن حلقه به گردن محکوم و بالا کشیدن آن ، چند شوک (تشنج) و لرزش شدید و خفقان ، و همین . . . چون نخستین وسیله برای اینکار استفاده از شاخه درختان بوده است ، به همین سبب اصطلاح «دارزدن» و به «دار کشیدن» در فارسی باب شده ، چه دار بمعنی درخت است و دار کوب آنکه درخت را می‌کوبد .

اما این مجسمه‌ها چیز دیگری می‌گویند، عیسی را بر دو تخته که به طور متقاطع یعنی «صلیب وار» بهم کوفته شده و شکل (+) دارد «چهار میخ» کرده اند ، یعنی يك میخ به



تصویری از حجاریهای کلیسای فوندی دامبل که تأثیر شرق در آن آشکار است

يك دست به قسمت راست تخته ، و ميخ ديگر به كف دست چپ - جناح چپ تخته و يك ميخ به كف دوبا در انتهای شاخه پايين تخته كوفته اند ، مجسمه ها جوي باريك خونی را كه از كف پای مسيح و دست او جاري شده نيز بر تخته ها نشان می دهند . اين كيفيت قتل عیسی بوده و بنا بر این عیسی مسیح به دار زده نشده بلکه چهارمیخ شده است . ۱ .

من يك تصوير نقاشی بزرگ رنگين - كه خود شاهكاری بود - از منظره كوفتن ميخ به پای حضرت مسیح ، در كليسای بزرگ جزائر «كاناری» - در اقيانوس اطلس - دیده ام . منظره را بطور زنده مجسم ميکرد .

بر خلاف آنكه تصور می كردم كه در مجامع كمونيستی ، كليسا كم كم جزء موزه ها خواهد شد ، در اینجا دیدم كه جمعيت در زیر طاقهای بلند كليسای بخارست موج می زد . يك آداب و مراسم خیلی رسمی و با شكوه برگزار شد . نخست ارگ ها به صدا درآمدند و آهنگ های لطیف كه با صدای دختران خواننده و گاهی پسران همراه بود به امواج هوا سپردند و طاق نماهای سقف آنها را طنين دار تر كرده به سوی جمعيت فرو فرستادند ، پس از آن يك پرده طلائی رنگ بالا رفت ، با ملايمت يك در منبت كاری گشوده شد ، كشيی در حالیکه لباس زرد رنگ متمایل به سبز پوشیده و حمایلی سرخ بر آن نهاده بود برابر آمد و شروع به خواندن آهنگ ها و اوراد كرد .

من بی اختیار یاد اين شوخی افتادم كه گفته اند : در دوره لویی ۱۸ عمارت پانتئون پاریس را تبدیل به كليسا كردند ، جسد بسياری از بزرگان فرانسه در اینجا مدفون است . جمعی رأی دادند كه باید جسد ولتر را از اینجا خارج كرد ، زیرا مردی بی ایمان و مخالف سرسخت كليسا بود و خودش بحدی از كشيی ها تنفر داشت كه حاضر نبود يك لحظه کنار آنها بایستد . لویی ۱۸ در برابر اصرار مخالفان ، گفت : نه ، اينكار را نكنید . بهترين مجازاتش

هم اينكه همینجا باشد و هر روز صبح دعای كشيی ها و موزيك ارگ كليسا را بشنود ! مردم با شور و هیجان زايدا لوصفی با صدای كشيی كليسای بخارست همراهی ميکردند پس از آن دو كشيی ديگر ، یکی صلیبی بدست و دیگری يك شيئی ديگر كه ندانستم چیست به میان مردم آمدند ، مردم برای تبرك صليب را می بوسیدند و تيمن ميکردند . بوی دلپذير عود بر خاسته بود و از داخل عود سوز دود معطر آن بهوا پراکنده می شد .

من فهميدم كه هنوز تا كمونيسم بتواند جانشینی برای كليسا بیايد قرنها و سالها وقت و فرصت لازم است . اين شوخی ناپلئون واقعيت دارد كه می گویند : روزی به علت اينكه از دست روحانیون و دخالتهای آنها به تنگ آمده بود ، به كاردینال كسالسالی گفت :

- جناب كاردینال ، بگو كشيیها کوتاه بیايند ، من كه نصف عالم را تسخير كرده ام ميتوانم همه كليساهای شما را با خاك يكسان كنم و ریشه آنها در آورم .

كاردینال با خونسردی جواب داد :

- عالیجناب ! ما كشيی ها طی ۱۸ قرن كارهای خلاف آئين ، خودمان هم نتوانستیم

اين كار را بكنیم ! ناقصام

۱ - مجازاتی كه هزار سال بعد يعقوب ليث صفاری در باره دوتن از مخالفان خود در نيشابور به كار بست و « ايشان را اندر دیوار بدوخت به ميخ های آهنين ، » (زين الاخبار گردیزی ، نقل در يعقوب ليث نگارنده ، ص ۲۱۰)